

حزب الله و حزب شیطان؛ آیا الگوی ما در سبک زندگی الهی است؟

از محبت تا عبودیت؛ تحلیل هستی‌شناسانه مرز حق و باطل در سبک زندگی

در زندگی روزمره، بسیاری از انتخاب‌های انسان در ظاهر ساده و عادی هستند: انتخاب رشته، نوع معاشرت، شیوه مصرف، شکل برگزاری یک مراسم خانوادگی، یا حتی نحوه گفتگو با همسر و فرزند. این تصمیم‌ها معمولاً پراکنده و جزئی به نظر می‌رسند، اما با دقت بیشتر روشن می‌شود که هیچ‌یک از آن‌ها بی‌ریشه نیست. هر انتخاب خرد، بر مبنای یک جهت کلان شکل می‌گیرد؛ جهتی که تعیین می‌کند انسان در لحظه تصمیم، کدام معیار را اصل می‌گیرد، به چه چیزی اصالت می‌دهد و رضایت چه مرجعی را در نظر دارد. از همین جا مسئله اصلی آغاز می‌شود: آیا رفتارهای ما صرفاً بر اساس میل، عادت، منفعت و عرف تنظیم می‌شوند، یا در نسبت با یک محور برتر معنا پیدا می‌کنند؟

این پرسش هنگامی جدی‌تر می‌شود که دو نفر در یک موقعیت تقریباً مشابه، به دو نتیجه کاملاً متفاوت می‌رسند. هر دو ممکن است اهل تلاش، عبادت، علم‌آموزی یا حتی فعالیت اجتماعی باشند، اما یکی در مسیر حق استوار می‌ماند و دیگری در بزنگاه‌ها دچار گسست می‌شود. تفاوت این دو را نمی‌توان فقط با ظاهر اعمال توضیح داد. مسئله اصلی، نوع پیوند انسان با حقیقت، جایگاه محبت در جان او و نسبت او با ولایت است. از این منظر، زندگی انسان تنها مجموعه‌ای از اعمال جدا از هم نیست، بلکه ساختاری درهم‌تنیده از معرفت، محبت، انتخاب و تبعیت است.

از همین رو بحث درباره حزب الله و حزب شیطان، صرفاً یک تقسیم‌بندی اعتقادی یا اخلاقی نیست؛ بلکه تحلیلی از نظام جهت‌گیری زندگی انسان است. انسان یا در مدار حق قرار می‌گیرد و همه شئون خود را در نسبت با آن تنظیم می‌کند، یا در مدار دیگری قرار می‌گیرد که هرچند ممکن است در ظاهر آراسته باشد، اما از غایت حقیقی تهی است. مسئله این است که الگوی انسان در زندگی، از کجا آغاز می‌شود، به چه چیزی ختم می‌گردد و در این میان چه نسبتی با حقیقت برقرار می‌کند.

ولایت؛ نقطه آغاز در سبک زندگی الهی

بنیادی‌ترین اصل در سامان زندگی انسان آن است که نسبت او با ولایت روشن باشد. انسان هنگامی در مسیر صحیح قرار می‌گیرد که راه وصول او به علم، شناخت و تنظیم حیات فردی و اجتماعی، از مجرای ولایت بگذرد. در این تلقی، ولایت صرفاً یک عنوان بیرونی یا عاطفی نیست، بلکه کانون جهت‌بخش حیات است؛ یعنی همان نقطه‌ای که تشخیص می‌دهد کدام اندیشه، کدام رفتار و کدام انتخاب در مسیر حق قرار دارد.

اگر این محور از زندگی حذف شود، اعمال انسان گرچه فراوان و متنوع باشند، از انسجام غایی برخوردار نخواهند بود. در این صورت، علم می‌تواند به انباشت اطلاعات تبدیل شود، فعالیت اجتماعی به شهرت یا نقش‌آفرینی ظاهری فروکاسته شود و حتی دینداری نیز به مجموعه‌ای از اعمال غیرمرتبط با غایت حقیقی تنزل یابد. از این منظر، ارزش هر کنش به نسبت آن با محور ولایت سنجیده می‌شود؛ زیرا تنها در این نسبت است که اجزای زندگی از پراکندگی خارج می‌شوند و در یک نظام معنادار قرار می‌گیرند.

بر این اساس، هیچ انتخابی در زندگی خنثی نیست. ازدواج، تحصیل، نوع دوستی‌ها، شکل حضور اجتماعی، کیفیت تعامل خانوادگی و حتی برنامه‌ریزی‌های اقتصادی، همگی باید از معیاری فراتر از سلیقه فردی برخوردار باشند. معیار آن است که این امور تا چه اندازه در امتداد مسیر معصوم قرار می‌گیرند و تا چه حد انسان را به پیوندی عمیق‌تر با امام زمان نزدیک می‌کنند. اینجاست که سبک زندگی الهی از سطح توصیه‌های اخلاقی عبور می‌کند و به یک ساختار وجودی بدل می‌شود.

همراهی انسانی؛ ظهور عینی سبک زندگی الهی

یکی از مهم‌ترین نشانه‌های درستی مسیر، نحوه حضور انسان در روابط نزدیک و روزمره است. انسانی که زندگی خود را بر محور حق تنظیم کرده، در مواجهه با دیگران به تحکم، خودمحوری و تحمیل اراده روی

نمی‌آورد. الگوی این نحوه زیست، در سیره پیامبر آشکار است؛ آنجا که با هر جمعی متناسب با روحیات و ظرفیت آنان همراهی می‌کردند و از دایره نیازهای واقعی انسان‌ها فاصله نمی‌گرفتند.

این همراهی به معنای فرونهادن حقیقت نیست؛ بلکه نشانه تسلط بر حقیقت است. کسی که در درون خود به تعادل رسیده، در ارتباط با خانواده، کودک، اطرافیان و جامعه، از خشونت شخصیت و تصلب سلیقه رها می‌شود. او نمی‌کوشد میل خود را معیار مطلق قرار دهد، بلکه با حفظ اصول، به واقعیت روحی دیگران نیز توجه می‌کند. از همین جا می‌توان فهمید که نظام حق، صرفاً در عرصه شعارهای کلان ظاهر نمی‌شود؛ بلکه در جزئی‌ترین سطوح معاشرت و تصمیم، صورت عینی پیدا می‌کند.

در مقابل، انسان زمخت و خودبنیاد حتی اگر به ظاهر در فضای دین قرار داشته باشد، در نسبت با دیگری ناتوان است. او نه روح کودک را می‌فهمد، نه اقتضائات خانواده را و نه لوازم مودت را. چنین شخصی هنوز از مدار نفس عبور نکرده است. بنابراین سنجش سبک زندگی الهی فقط در سطح عقاید اعلام‌شده نیست، بلکه در کیفیت روابط و نسبت انسان با خواست و کرامت دیگران نیز آشکار می‌شود.

نظام محبت و معماری درونی سبک زندگی الهی

ریشه جهت‌گیری‌های انسان در محبت او نهفته است. هر آنچه در نظر انسان کمال تلقی شود، محبوب او می‌گردد، و هرچه محبوب شد، تمایلات، تصمیم‌ها و رفتارها را به سوی خود می‌کشد. از این رو، محبت یک حالت حاشیه‌ای یا صرفاً عاطفی نیست؛ بلکه نیروی سامان‌دهنده درون انسان است. انسان همان‌گونه زندگی می‌کند که دوست می‌دارد، و همان‌گونه انتخاب می‌کند که محبوب او اقتضا می‌کند.

آیه ۲۴ سوره توبه^۱ این حقیقت را به صورت دقیق روشن می‌سازد. در این آیه، مجموعه‌ای از تعلقات دنیوی در کنار محبت به خدا، رسول و جهاد در راه او قرار می‌گیرد و اولویت‌بندی میان آن‌ها معیار سنجش انسان

^۱ قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ ۖ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ

معرفی می‌شود. مسئله این نیست که امور دنیوی ذاتاً نفی شوند؛ بلکه بحث بر سر تقدم و تأخر است. اگر این تعلقات بر محبت به حق پیشی بگیرند، ساختار درونی انسان از توازن خارج می‌شود و او در جرگه فاسقان قرار می‌گیرد.

در این دستگاه تحلیلی، رفتارهای بیرونی انسان صورتهای گوناگون یک مرکز واحدند؛ اگر مرکز محبت او حق باشد، انتخاب‌های او نیز در همان جهت صورت می‌گیرد. اگر مرکز محبت او منافع، روابط، دارایی و آسایش باشد، حتی اعمال دینی نیز رنگ همان مرکز را به خود می‌گیرند. از این رو، سبک زندگی الهی پیش از آن‌که یک الگوی رفتاری صرف باشد، صورت بیرونی نظام محبت سامان یافته بر محور حق است.

حزب الله؛ مرز حق در سبک زندگی الهی

قرآن در معرفی حزب الله، معیار را در سطحی عمیق‌تر از ادعاهای ظاهری قرار می‌دهد. اهل ایمان کسانی‌اند که مودت خود را با دشمنان خدا و رسول تنظیم نمی‌کنند، هرچند آن دشمنان از نزدیک‌ترین وابستگان آنان باشند.^۲ این بیان نشان می‌دهد که حقیقت ایمان در لحظه تعارض آشکار می‌شود؛ آنجا که انسان باید میان پیوندهای طبیعی و محور حق نسبت‌سنجی کند.

در اینجا نکته مهم، تمایز میان محبت طبیعی و مودت جهت‌دار است. انسان ممکن است نسبت به دیگران رحم، عاطفه یا مناسبات انسانی داشته باشد، اما آنچه او را در شمار حزب الله قرار می‌دهد، این است که مرکز وفاداری و هم‌جهتی وجود او با جبهه حق باشد. از همین رو، عضویت در حزب الله صرفاً با اعمال پراکنده یا احساسات دینی اثبات نمی‌شود، بلکه با استقرار یک مرز روشن در قلب و عمل تحقق می‌یابد.

این مرزگذاری، انسان را از پراکندگی نجات می‌دهد. کسی که نسبت خود را با جبهه حق روشن کرده، در تصمیم‌های بزرگ و کوچک سرگردان نمی‌ماند. او می‌داند که دوستی، سرمایه‌گذاری، همراهی، حمایت و

^۲ اشاره به آیه ۲۲ سوره مبارکه مجادله

حتی سکوت او باید در منظومه‌ای سنجیده شود که به رضایت الهی ختم می‌گردد؛ در نتیجه، سبک زندگی الهی در این سطح به معنای زندگی در حالت مرزبندی آگاهانه با هر آن چیزی است که در برابر محور حق قرار می‌گیرد.

انحراف از سبک زندگی الهی

در مقابل این مسیر، قرآن [شیطان](#) را به عنوان دشمن حقیقی انسان معرفی می‌کند و از انسان می‌خواهد که او را دشمن بگیرد. این تعبیر نشان می‌دهد که نزاع انسان با باطل، صرفاً نزاعی اجتماعی یا بیرونی نیست، بلکه در سطح ادراک، خیال، وسوسه و تصمیم نیز جریان دارد. کسی که به غیب ایمان دارد، نقش این دشمن را در حیات روزانه خود جدی می‌گیرد و نسبت به آن بی‌برنامه نیست.

شناخت شیطان، بخشی از معرفت واقعی است؛ زیرا انسان را از ساده‌انگاری نسبت به انگیزه‌ها و افکار خود بیرون می‌آورد. بسیاری از آشفتگی‌های روحی و رفتاری، هنگامی پدید می‌آیند که انسان خود را تنها فاعل صحنه بداند و از تأثیر این دشمن در افکار، وسوسه‌ها و تصمیم‌هایش غافل شود. در این صورت، تحلیل او از خود و جهان ناقص می‌ماند و برنامه تربیتی او نیز سطحی خواهد بود.

از همین جا می‌توان نقد وارد شده به وضعیت تربیتی رایج را فهمید. هنگامی که تمام توجه خانواده و جامعه به هوش، سلامت، موفقیت تحصیلی و رفاه معطوف شود و عامل غیبی انحراف نادیده گرفته شود، شخصیت انسان به طور ناقص ساخته می‌شود. حاصل چنین تربیتی آن است که فرد با وجود برخورداری از امکانات فراوان، به آرامش، نشاط و ثبات نمی‌رسد. علت این ناکامی آن است که از دشمن اصلی خود غفلت کرده و در نتیجه از سبک زندگی الهی فاصله گرفته است.

عبودیت؛ غایت نهایی سبک زندگی الهی

اگر نسبت انسان با ولایت، محبت و جبهه حق روشن شد، پرسش نهایی این است که همه این امور به چه غایتی ختم می‌شوند. پاسخ در عبودیت نهفته است. عبودیت به این معناست که انسان فلسفه وجودی خود را بشناسد و اعمالش را نه بر اساس عادت، خودپسندی یا ظاهرگرایی؛ بلکه در نسبت با وظیفه حقیقی خود تنظیم کند. در این افق، علم، عبادت، جهاد و حضور اجتماعی، همگی زمانی ارزش می‌یابند که در خدمت عبودیت قرار گیرند.

خطر بزرگ آن است که انسان در مظاهر علم یا عبادت متوقف شود و از حقیقت عبودیت بازماند. ممکن است کسی عمر خود را در تحصیل یا عبادت صرف کند، اما چون پیوند آن را با وظیفه وجودی خود برقرار نکرده، در بزنگاه حق ناتوان باشد. همین‌جا معلوم می‌شود که کثرت عمل، به خودی خود نشانه کمال نیست. معیار، جهت عمل و نسبت آن با حقیقت است.

از این رو، مسئله قبول یا رد اعمال نیز به همین نقطه بازمی‌گردد. عمل فاقد جهت صحیح، هرچند از نظر ظاهری دینی باشد، الزاماً به مقصد نمی‌رسد. نذر، حج، خمس، نماز یا هر شکل دیگری از رفتار عبادی؛ اگر بر مدار نفس، مال حرام، خودبینی یا بی‌اعتنایی به حقیقت مرجعیت و ولایت قرار گیرد، از غایت خود جدا می‌شود. در مقابل، سبک زندگی الهی آنجاست که همه اجزای حیات، از سطح نیت تا صورت عمل، در امتداد عبودیت قرار گیرند.

مقام محمود و سنجش نهایی سبک زندگی الهی

رسیدن به کمال، تنها با استمرار حرکت حاصل نمی‌شود؛ گاه لازم است انسان در مسیر خود توقفی سنجش‌گرانه ایجاد کند و کیفیت حرکت خویش را بازبینی نماید. این بازبینی برای آن است که دلبستگی او از حجاب‌های حسی، خیالی، وهمی و عقلی گسسته شود و رغبتش به آنچه نزد خداست استوار گردد. در اینجا مسئله اصلی، تغییر ظاهر زندگی نیست؛ بلکه تصحیح مرکز میل و اراده است.

هرچه رغبت انسان به آنچه نزد خداست بیشتر شود، ارزش عمل او نیز افزون تر می شود. از همین رو، کمال نهایی در این دستگاه فکری آن است که انسان به اندازه ای از وسعت برسد که تمثلی از صفات حق و الگوی معصوم در حیات او ظاهر شود. این مرحله، محصول یک سیر منظم است: تصحیح محبت، تنظیم انتخاب، مرزبندی با باطل، التزام به ولایت و استقرار در عبودیت.

در این نقطه، انسان می تواند خط سیر زندگی خود را به روشنی تشخیص دهد. اگر انتخاب های او پیوسته او را به حق نزدیک تر می کنند، اگر محبت او در اولویت بندی ها آشکار است، اگر در روابط خود از خودمحوری فاصله گرفته، اگر دشمن حقیقی را جدی می گیرد و اگر عبادت و علمش در خدمت وظیفه وجودی اوست، در مسیر درست قرار دارد. سبک زندگی الهی در نهایت نام مجموعه ای از رفتارهای پراکنده نیست، بلکه صورت منسجم حیاتی است که از ولایت آغاز می شود، با محبت حق نظم می گیرد، در مرزبندی با باطل استوار می شود و در عبودیت به کمال می رسد.

تقابل حزب الله و حزب شیطان، در حقیقت تقابل دو نوع سازمان یافتگی درون انسان است. یک سو، حیاتی قرار دارد که محور آن ولایت، محبت به حق، شناخت دشمن و عبودیت است و سوی دیگر، حیاتی که هرچند ممکن است آراسته به علم، عبادت یا فعالیت باشد، اما از جهت حقیقی محروم مانده است؛ بنابراین مسئله اصلی در ارزیابی انسان، ظاهر اعمال یا کثرت فعالیت ها نیست، بلکه نسبت بنیادین او با حقیقت است.

بر این اساس، پرسش از الگو در زندگی، پرسشی کاملاً عینی و روزمره است. هر انتخاب انسان نشان می دهد که در منظومه درونی او چه چیزی اصالت دارد؛ اگر این منظومه بر محور حق سامان یافته باشد، زندگی او به سمت انسجام، نورانیت و ثبات حرکت می کند و اگر این محور مخدوش باشد، تکرار اعمال نیز او را از پراکندگی نجات نخواهد داد.